**( ز ) حضرت محمّد**

امّا حضرت محمّد ، اهل اروپا و امريکا بعضی روايات از حضرت رسول شنيده‌اند و صدق انگاشته‌اند و حال آنکه راوی يا جاهل بوده و يا مبغض و اکثر راويها قسّيسها بوده‌اند و همچنين بعضی از جهله اسلام روايتهای بی اصل از حضرت محمّد نقل کردند و بخيال خود مدح دانستند . مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجاترا مدار ممدوحيّت دانسته و کرامت قرار داده زيرا اين نفوس جاهله تکثّر زوجاترا از قبيل معجزات شمرده‌اند و استناد مورّخين اروپا اکثرش بر اقوال اين نفوس جاهله است . مثلاً شخص جاهلی در نزد قسّيسی گفته که دليل بزرگواری شدّت شجاعت و خونريزيست و يک شخص از اصحاب حضرت محمّد در يک روز صد نفر را در ميدان حرب سر از تن جدا کرد آن قسّيس گمان نمود که فی الحقيقه برهان دين محمّد قتل است . و حال آنکه اين صرف اوهام است بلکه غزوات حضرت محمّد جميع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آنکه سيزده سال در مکّه چه خود و چه احبّايش نهايت اذيّت را کشيدند و در اين مدّت هدف تير جفا بودند بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال بيغما رفت و سائرين ترک وطن مألوف نمودند و بديار غربت فرار کردند و خود حضرترا بعد از نهايت اذيّت مصمّم بقتل شدند لهذا نصف شب از مکّه بيرون رفتند و بمدينه هجرت فرمودند . با وجود اين اعدا ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدينه نمودند و اين قبائل و عشائر عرب در نهايت توحّش و درندگی بودند که برابره و متوحّشين امريکا نزد اينها افلاطون زمان بودند زيرا برابره امريکا اولادهای خويش را زنده زير خاک نمينمودند امّا اينها دختران خويش را زنده زنده زير خاک ميکردند و ميگفتند که اين عمل منبعث از حميّت است و بآن افتخار مينمودند . مثلاً اکثر مردان بزن خويش تهديد مينمودند که اگر دختر از تو متولّد شود ترا بقتل رسانم حتّی الی الآن قوم عرب از فرزند دختر استيحاش کنند . و همچنين يک شخص هزار زن ميبرد اکثرشان بيش از ده زن در خانه داشتند و چون اين قبائل جنگ و پرخاش با يکديگر مينمودند هر قبيله که غلبه ميکرد اهل و اطفال قبيله مغلوبه را اسير مينمود و آنها را کنيز و غلام دانسته خريد و فروش مينمودند . و چون شخصی فوت مينمود و ده زن داشت اولاد اين زنان بر سر مادران يکديگر ميتاختند و چون يکی از اين اولاد عبای خويشرا بر سر زن پدر خود ميانداخت و فرياد مينمود که اين حلال منست فوراً بعد اين زن بيچاره اسير و کنيز پسر شوهر خويش ميشد و آنچه ميخواست بزن پدر خود مينمود ميکشت ويا آنکه در چاهی حبس ميکرد و يا آنکه هر روز ضرب و شتم و زجر ميکرد تا بتدريج آن زن هلاک ميشد بحسب ظاهر و قانون عرب مختار بود . و حقد و حسد و بغض و عداوت ميان زنان يک شوهر و اولاد آنها واضح و معلومست و مستغنی از بيان است ديگر ملاحظه کنيد که از برای آن زنان مظلوم چه حالت و زندگانی بود . و ازين گذشته معيشت قبائل عرب از نهب و غارت يکديگر بود بقسمی که اين قبائل متّصل با يکديگر حرب و جدال مينمودند و همديگر را ميکشتند و اموال يکديگر را نهب و غارت ميکردند و زنان و کودکانرا اسير مينمودند و ببيگانگان ميفروختند . چه بسيار واقع که جمعی از دختران و پسران اميری در نهايت ناز و نعمت روز را شب نمودند ولی شامرا در نهايت ذلّت و حقارت و اسارت صبح کردند ديروز امير بودند و امروز اسير ديروز بانو بودند و امروز کنيز . حضرت محمّد در ميان اين قبائل مبعوث شد و سيزده سال بلائی نماند که از دست اين قبائل نکشيد بعد از سيزده سال خارج شد و هجرت کرد ولی اين قوم دست برنداشتند جمع شدند و لشکر کشيدند و بر سرش هجوم نمودند که کلّ را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمايند . در چنين موقعی حضرت محمّد مجبور بر حرب با چنين قبائلی گشت اين است حقيقت حال . ما تعصّب نداريم و حمايت نخواهيم ولی انصاف ميدهيم و بانصاف ميگوئيم . شما بانصاف ملاحظه کنيد اگر حضرت مسيح در چنين موقعی بود در بين چنين قبائل طاغيهء متوحّشه و سيزده سال با جميع حواريّين تحمّل هر جفائی از آنها ميفرمود و صبر ميکرد و نهايت از وطن مألوف از ظلم آنان هجرت ببيابان مينمود و قبائل طاغيه باز دست بر نداشته تعاقب ميکردند . و بر قتل عموم رجال و نهب اموال و اسيری نساء و اطفال ميپرداختند آيا حضرت مسيح در مقابل آنان چه نوع سلوک ميکردند ؟ اين اگر بر نفس حضرت وارد عفو و سماح مينمودند و اين عمل عفو ، بسيار مقبول و محمود ولی اگر ملاحظه ميکرد که ظالم قاتل خونخوار جمعی از مظلومانرا قتل و غارت و اذيّت خواهد کرد و نساء و اطفال را اسير خواهد نمود البتّه آن مظلومانرا حمايت و ظالمانرا ممانعت ميفرمود ، پس اعتراض بر حضرت محمّد چيست ؟ اينست که چرا با اصحاب و نساء و اطفال تسليم اين قبائل طاغيه نگشت ؟ و ازين گذشته اين قبائلرا از خلق و خوی خونخواری خلاص کردن عين موهبت است و زجر و منع اين نفوس محض عنايت است . مثلش اينست که شخصی قَدَح سمّی در دست دارد و نوشيدن خواهد يار مهربان آن قدح را بشکند و خورنده را زجر نمايد و اگر حضرت مسيح در چنين موقعی بودند البتّه رجال و نساء و اطفال را از دست اين گرگان خونخوار بقوّه قاهره نجات ميدادند . حضرت محمّد با نصاری محاربه ننمود بلکه از نصاری بسيار رعايت کرد و کمال حرّيّت بايشان داد در نجران طائفه ای از مسيحی بودند و حضرت محمّد گفت هر کس بحقوق اينها تعدّی کند من خصم او هستم و در نزد خدا بر او اقامه دعوی کنم اوامری که نوشته است در آن صريحاً مرقوم که جان و مال و ناموس نصاری و يهود در تحت حمايت خداست . اگر چنانچه زوج مسلمان باشد و زوجه مسيحی زوج نبايد زوجه را از رفتن کليسا منع کند و نبايد او را مجبور بر حجاب نمايد و اگر چنانچه فوت شود بايد او را تسليم قسّيس کند و اگر چنانچه مسيحيان بخواهند کليسا سازند اسلام بايد آنها را اعانت کند و ديگر اينکه در وقت حربِ حکومت اسلام با دشمنان اسلام بايد نصاری را از تکليف جنگ معاف بدارد مگر بدلخواهی خود آرزوی جنگ نمايند و معاونت اسلام کنند زيرا در تحت حمايتند ولی در مقابل اين معافيّت بايد يک چيز جزئی در هر سال بدهند . خلاصه هفت امر نامه مفصّل است از جمله صورت بعضی از آنها الی الآن در قدس موجود است اينست حقيقت واقع . اينرا من نميگويم فرمان خليفه ثانی در قدس در نزد باطريق ارتودکس موجود است و ابداً شبهه ای در آن نيست . ولی بعد از مدّتی در ميان ملّت اسلام و نصاری حقد و حسد حاصل شد هر دو طرف تجاوز نمودند . ماعدای اين حقيقت حال آنچه مسلمانان و نصاری و غيره گويند روايت و حکايت محض است منشأ آن اقوال يا تعصّب و جهالت است و يا آنکه از شدّت عداوت صادر شده . مثلاً اسلام گويند که شقّ القمر کرد و قمر بر کوه مکّه افتاد خيال ميکنند که قمر جسم صغيريست که حضرت محمّد او را دو پاره کرد يک پاره بر اين کوه انداخت و پاره ديگر بر آن کوه اين روايت محض تعصّب است و همچنين رواياتی که قسّيسها مينمايند و مذمّت ميکنند کلّ مبالغه و اکثر بی اساس است . مختصر اينست که حضرت محمّد در صحرای حجاز در جزيرة العرب ظاهر شد بيابانی بی زرع و بی اشجار بلکه ريگ زار و بکلّی از عمار بيزار و بعضی مواقع مثل مکّه و مدينه در نهايت گرمی اهالی باديه نشين اخلاق و اطوار بيابانی از علوم و معارف بکلّی عاری حتّی خود حضرت محمّد امّی بود و قرآنرا روی کتف گوسفند مينوشتند و يا برگ خرما از اين نمونه بفهميد که چه اوضاعی بود و محمّد ميان اينها مبعوث شد . اوّل اعتراضی که بر اينها کرد گفت : چرا تورات و انجيل را قبول نداريد و بعيسی و موسی ايمان نياورديد ؟ اين حرف بر اينها بسيار گران آمد بجهت آنکه گفتند حالِ آباء و اجداد ما که بتورات و انجيل مؤمن نبودند چگونه بود جواب داد که آنان گمراه بودند شما بايد از نفوسی که بتورات و انجيل مؤمن نبودند تبرّی جوئيد و لو اينکه آباء و اجداد باشند . در چنين اقليمی بين چنين قبائل متوحّشه شخصی امّی کتاب آورد که آن کتاب بيان صفات الهيّه و کمالات الهيّه و نبوّت انبيا و شرائع الهيّه و بيان بعضی از علوم و بعضی از مسائل علميّه در نهايت فصاحت و بلاغت است . از جمله ميدانيد که قبل از راصد شهير اخير در قرون اولی و قرون وسطی تا قرن خامس عشر ميلاد جميع رياضيّون عالم متّفق بر مرکزيّت ارض و حرکت شمس بودند و اين راصد اخير مبدأ رأی جديد است که کشف حرکت ارض و سکون شمس نموده تا زمان او جميع رياضيّون و فلاسفه عالم بر قواعد بطلميوس ذاهب بودند و هر کس کلمه ای مخالف رأی بطلميوس ميگفت او را تجهيل ميکردند . بلی فيثاغورث و همچنين افلاطونرا در آخر ايّام تصوّر آنکه حرکت سنوی شمس در منطقة البروج از شمس نيست بلکه از حرکت ارض حول شمس است ، ولی اين رأی بکلّی فراموش شد و رأی بطلميوس مسلّم در نزد جميع رياضيّون گشت . امّا در قرآن مخالف رأی و قواعد بطلميوسيّه آياتی نازل از آنجمله آيه قرآن ( وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ) ثبوت شمس است و حرکت محوری آن و همچنين در آيه ديگر ( وَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ يَسْبَحُونَ ) حرکت شمس و قمر و ارض و سائر نجوم مصرّح . بعد از اينکه قرآن انتشار يافت جميع رياضيّون استهزاء نمودند و اين رأی را حمل بر جهل کردند حتّی علمای اسلام چون آياترا مخالف قواعد بطلميوسيّه ديدند مجبور بر تأويل گشتند زيرا قواعد بطلميوسيّه مسلّم بود و صريح قرآن مخالف اين قواعد . تا در عصر خامس عشر ميلاد که قريب نهصد سال بعد از محمّد رياضی شهير رصد جديد نمود و آلات تلسکوپ پيدا شد و اکتشافات مهمّه حاصل گشت و حرکت ارض و سکون شمس ثابت شد و همچنين حرکت محوری شمس مکشوف گشت و معلوم گرديد که صريح آيات قرآن مطابق واقعست و قواعد بطلميوس اوهامات محض . مختصر اينکه جمّ غفيری از امم شرقيّه هزار و سيصد سال در ظلّ شريعت محمّديّه تربيت و در قرون وسطی که اهالی اروپا در نهايت درجه توحّش بودند قوم عرب در علوم و صنايع و رياضيّات و مدنيّت و سياست و سائر فنون بر سائر ملل عالم تفوّق داشتند . محرّک و مربّی قبائل بادية العرب و مؤسّس مدنيّت کمالات انسانيّه در ميان آن طوائف مختلفه يک شخص امّی يعنی حضرت محمّد بود . آيا اين شخص محترم مربّی کلّ بود يا نه ؟ انصاف لازم است .